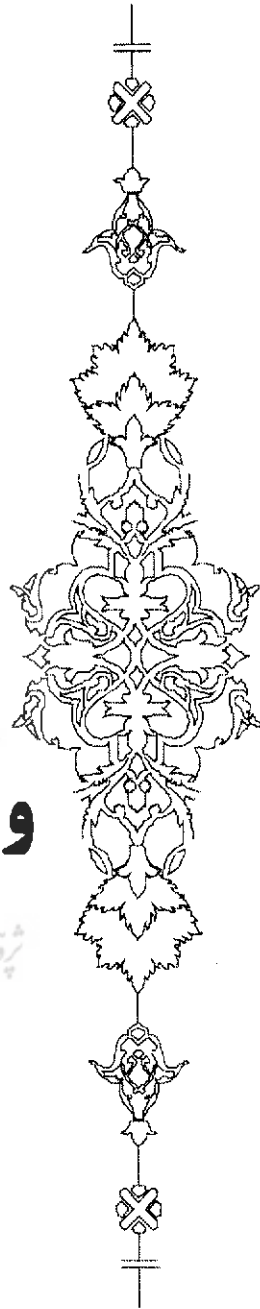


وهابیت در آینه تاریخ

محمد مغربی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



مقدمه:

در طول تاریخ همواره انسانهایی کژاندیش و خود پسند بوده‌اند که برای ایصال به اهداف مادی و پلید

خود همواره اعتقادات و باورهای مردم ساده‌نگر را به بازی گرفته‌اند و گاه با سوء استفاده از این باورها، لطمه‌های غیر قابل جبرانی را به جوامع بشری و تمدن انسانی وارد کرده‌اند. در جوامع اسلامی نیز این عده با استفاده از زور و گاه با تزویر، احساسات پاک و بی‌آلایش مسلمانان را به باد سخره گرفته و حتی سخنان بی‌پایه و اساس خود را با عنوانی اسلامی به جای اسلام ناب معرفی نموده تا به اهداف پست خود نایل شوند.

جدا از خسارت‌های مرگبار مادی این نوع انحرافات، صدمات معنوی و دینی آن به مراتب عمیق‌تر و مهلک‌تر می‌باشد. به طوری که بعد از ظهور وهابیت غیر از خسارت‌های سنگین مادی، لطمه‌ها و صدمات دینی و معنوی آن بسیار خطرناکتر و همچون سمی خطرناک و مهلک است که بر پیکره بی‌جان جامعه اسلامی وارد شده است. سمی که بی‌شک نه تنها عامل تضعیف و انحطاط جامعه اسلامی می‌شود بلکه حتی تأثیرات سوء و غیر قابل تصور بر جوامع دینی (غیر اسلامی) می‌گذارد.

شایان ذکر است که اگرچه در طول تاریخ اسلام فرق و آبشخورهای اسلامی زیادی متولد شده و هر کدام به نوبه خود تأثیر بسزایی در جهان پیرامون خود گذاشته است، اما به جرأت می‌توان گفت هیچکدام از آنها همانند تأثیر وهابیت، آثار سوء و مخرب‌تری نداشته‌اند.

از این رو تحقیق در جنبه‌های مختلف؛ پیدایش، رشد و گسترش و ... فرقه نوپای وهابیت از اهمیت والایی برخوردار است و اهمیت موضوع، هنگامی روشن می‌شود که بتوان پادزهری برای این اندیشه کاملاً ضد دینی و انحرافی پیدا کرد.

فرقه نو بنیاد وهابی، آئینی بدعت‌گذار و تحریف‌گراست که در ظاهر، خود را متمسک به قرآن و حدیث نشان می‌دهد ولی در نهان، هم خود را جهت زدودن و محو آثار اسلامی مصروف می‌دارد. با هجوم ناجوانمردانه استعمارگران و چپاولگران بین‌المللی به سرزمینهای اسلامی به منظور غارت منابع و تضعیف اقتدار اسلام، وهابیت مورد توجه و عنایت خاصی از طرف آنها قرار گرفت. از این رو با حمایت همه جانبه خود زمینه سلطه و اقتدار آن را بر بعضی از سرزمینهای مقدس و مهم اسلامی فراهم آوردند.

این فرقه بصورت ابزاری کارآمد و استعماری، علاوه بر تأمین منافع غارتگران، با مبارزات آزادیخواهانه و حق طلبانه مسلمانان به مخالفت و ستیز برخاست. امروزه وهابیت دست



دوستی به سوی مشرکین و کفار صهیونیسم دراز کرده و دستهای پلید و ناپاک آنها را به گرمی می فشارد اما دست حاجتمندان مستضعفی که از ظلم و جور و جنایتهای غیر قابل وصف همین اشقیای زمانه بر ضریح مبارک و متبرک نبی مکرم اسلام حضرت محمد بن عبدالله (ص) دراز می شود، قطع می نماید و با کمال وقاحت و بی شرمی این تضرعهای خالصانه و عاشقانه را شرک قلمداد می کند و زائران را مورد استنطاق و حتی ضرب و شتم قرار می دهد و یا همانطور که در رسانه های تصویری و غیره ملاحظه می شود بقیع را - که مدفن مقدی چهار امام همام و دیگر بزرگان صحابه است - با شعار توحید و اعتلای کلمه الله به تلی از خاک مبدل می سازد.

آری این پرورش یافتگان استعمار به لحاظ جمود فکری، تعصب، خشک مقدسی و کج اندیشی و کج فهمی و بالاخره دنیاطلبی، امروزه عملاً در خدمت استعمار و به عنوان فدائیان و نیروهای خط مقدم مبارزه برای تضعیف و تفرقه و نفاق در جامعه اسلامی و محو نشانه ها و اسناد حیات معنوی اسلام در آمده اند، آنانی که برای رسیدن به اهداف پلید خود حتی به هم کیشانشان رحم نکردند و دین و ایمان خود را به بهایی اندک فروختند. از این رو آنچه برای شناخت این فرقه حقیقتاً ضد اسلامی مهم است، رجوع به تاریخ پیدایش آنهاست و لو اندک. در این مبحث سعی می شود اجمالاً به سرچشمه ها و آبشخورهای فکری این مرام و تاریخچه زندگی بنیانگذار آن و چگونگی نشو و نما و ... پرداخته شود.

منشاء نامگذاری:

نام رویه وهابی منسوب به بنیانگذار آن یعنی محمد بن عبدالوهاب اهل نجد و از پیروان مذهب حنبلی^۱، می باشد. گرچه نام وی «محمد» است ولی به خاطر اشتراک با نام پیامبر اکرم (ص)، مذهب نوین او بنام پدرش عبدالوهاب، مشهور گشته است و این در حالی است که عبدالوهاب با افکار فرزندش مخالف بود و با هم مشاجراتی نیز داشته اند، حتی به مردم توصیه می کرد که از وی تبعیت نکنند.

وهابیان این نام را قبول ندارند و می گویند نام وهابی را دشمنان گفته اند و درست این است که «محمدیه» (در نسبت به محمد بن عبدالوهاب) گفته شود.^۲

احمد امین، نویسنده معروف مصری در نامگذاری این آیین می گوید: «محمد بن عبدالوهاب و پیروانش خود را «موحدین» می نامیدند و نام وهابی را دشمنانشان بر ایشان اطلاق کردند، سپس این نام بر سر زبان ها افتاد».^۳

معلمان فکری وهابی:

تأمل و اندیشه در عقاید و آراء وهابیان این موضوع را روشن می سازد که قرن ها قبل از

محمد بن عبد الوهاب - یعنی در دوران سلفیه (سلفیون)^۴، در افکار گروهی که در قرن چهارم هجری پیدا شدند و خود را پیرو احمد بن حنبل بشمار می‌آوردند - زمینه‌های این کج اندیشی وجود داشت.

نظریه پردازان این مسلک، تفکر منطقی و فلسفی معتزله را در بیان عقاید اسلامی، نوعی بدعت می‌پنداشتند. و در مقابل این، گروهی که خود را سلفی می‌خواندند، میانه خوبی نداشتند و تنها خویشتن را رهروان طریق «سلف صالح»^۵ به حساب می‌آوردند و همه گروه‌های غیر خود را مشرک می‌انگاشتند.

به اعتقاد سلفیون برای دریافت عقاید و احکام دینی، صرفاً باید به نصوص قرآن و حدیث تمسک جست. از این رو، این گروه همانند دیگر فرقه‌های اسلامی، توحید را اصل اول به شمار می‌آوردند، اما برای ذات پاک احدیت قائل به تجسیم و تجسد بودند ولی ذات خداوند را از اینکه همانند مخلوقاتش تصور شود منزّه می‌دانسته و می‌گفتند خدا در جهتی قرار دارد و بر عرش مستقر است و از آنجا به زیر عرش خود نظاره می‌کند.^۶ شایان ذکر است سلفیه همچنین بر خلاف تمام فرق اسلامی، توسل به انبیا و اولیا را منافی با توحید و آنرا شرک می‌پنداشتند.

آراء سلفیون با تعصب، جمود و انحراف شدیدتری به وسیله شخصی بنام «ابو محمد حسن بن علی بن خلف بربهاری» مطرح و دنبال شد، وی در اوایل قرن چهارم رئیس حنبلیان بغداد بود و با مخالفان آرا و نظریاتش به شدت برخورد می‌کرد به طوری که از غارت خانه و کاشانه آنها دریغ نمی‌ورزید و به خاطر همین کج اندیشی و تعصب جاهلی بود که خانه طبری سنگباران شد و فرمان قتل نوحه‌گران و مرثیه‌خوانان امام حسین (علیه السلام) صادر گردید.

«ابو علی مسکویه» در ضمن شرح وقایع سال ۳۲۳ ه. ق می‌گوید: «به اعتقاد بربهاری شیعیان اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) در کفر و ضلالت بودند و تهدید کرد در صورتی که شیعیان از اعتقادات خویش دست برندارند، گردنشان را خواهد زد و خانه و محله‌شان را به آتش خواهد کشید.»^۷

ابن اثیر در «الکامل» درباره عقاید بربهاری می‌نویسد: «بربهاری معتقد به تشبیه بود و می‌گفت ذات احدیت دارای کف دست انگشتان و دو پا و با کفشی از طلا و گیسوان، به آسمان می‌رود و به دنیا فرود می‌آید، وی شیعه آل محمد (صلی الله علیه و آله) را کافر و زلارت قبور ائمه را منع می‌نمود.»^۸

این آراء و عقاید منحرف قشری و ظاهر اندیشی به همراه تعصب و جهود، حدود سه قرن بعد با زاویه انحراف بیشتری مجدداً به وسیله عالمی به ظاهر حنبلی به نام «ابن تیمیه» مطرح



شد.

آراء ابن تیمیه (۶۶۱-۷۲۸ ه.ق)

ابوالعباس احمد بن عبدالحلیم حرانی معروف به ابن تیمیه، متکلم و فقیه حنبلی در قرن هفتم و هشتم می‌زیسته است. گرچه او را از علمای مذهب حنابله به شمار می‌آوردند اما در واقع مقید به پیروی از مشرب فقهی احمد بن حنبل یا مذاهب دیگر نبود و آنچه را خود صحیح می‌دانست اختیار می‌کرد البته مذهب حنبلی را به لحاظ تمسک به ظاهر قرآن و حدیث، بر دیگر مذاهب ترجیح می‌داد.

ابن تیمیه به خاطر آراء انحرافی و بدعت آمیز خود، مورد نفرت و حتی تکفیر علمای معاصر خود قرار گرفت و اولین بار در ماه ربیع الاول سال ۶۹۸ ه.ق به خاطر فتوایی که در مورد صفات باری تعالی داده بود به دستور قاضی مالکی زندانی شد و در همان ماه به واسطه شفاعت مَهنا، امیر آل فضل، آزاد شد.

بار دیگر در شعبان سال ۷۲۶ ه.ق به خاطر صدور فتوای نهبی از سفر به قصد زیارت قبور پیامبران، به فتوای جمعی از علما کافر شناخته شد و به زندان افتاد و سرانجام در سال ۷۲۷ ه.ق در زندان در گذشت.^۹

ابن بطوطه، جهانگرد مراکشی در سفرنامه‌اش درباره عقاید ابن تیمیه می‌نویسد: «او ... را در مسجد دمشق دیده است که مردم را موعظه می‌کرد و می‌گفت: «خداوند به آسمان دنیا فرود می‌آید»، همانگونه که من اکنون فرود می‌آیم، سپس یک پله از منبر پایین آمد.»^{۱۱}

ابن تیمیه در بحث توحید، معتقد به رؤیت و جهت برای ذات اقدس الله بود و به ظاهر آیات و اخبار استدلال می‌کرد، چنانکه در رساله «حمویّه» می‌گوید که تمام نصوص بر این دلالت دارد که خداوند در بالای عرش بر فراز آسمان است و نیز با انگشتان می‌توان به او اشاره کرد و در قیامت دیده می‌شود. به عقیده وی، ذات احدیت می‌خندد و اگر کسی معتقد به بودن خداوند در روی عرش و بالای آسمانها نباشد، باید او را توبه داد و در صورتی که توبه نکند باید گردنش زده شود.»^{۱۲}

همچنین می‌گوید، به موجب ظاهر آیات، خداوند دارای اعضاء و جوارح است اما فوقیت خدا و صفات و اعضاء و جوارح او را نمی‌توان با فوقیت و اعضاء و جوارح مخلوقات مقایسه کرد.

ابن تیمیه چنان در گرداب تفکر بدعت آمیز خود غرق شد که فتوایی از جمله، حرام بودن زیارت قبر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و اولیاء الهی، توسل به ساحت مقدس نبی اکرم و



درخواست شفاعت از آن وجود نازنین و دیگر اولیای خدا، حرمت بنا و تعمیر و تزیین قبور آنها و وجوب تخریب آنها، حرام بودن نذر برای آنها و ... را صادر کرد و حتی می‌توان گفت: ^{۱۳} کسانی که به زیارت می‌روند قصدشان همان قصد مشرکین است که از بت، چیزهایی را طلب می‌کنند!^(۱۴)

استاد جعفر سبحانی درباره عقاید و آراء ابن تیمیه می‌نویسد: وی دو اصل را وارد مذهب سلفی‌گری کرد در حالیکه احمد بن حنبل، از آن دو اصل خبر نداشت؛ یکی سفر برای زیارت رسول خدا را بدعت شمرد و آنرا حرام نمود، بر این اساس هر نوع توسل به پیشوایان اسلام و اولیاء الهی مانند تبرک به آثار آنان را بدعت و حرام و مخالف با اصل توحید دانست.

دیگر اینکه احادیث فراوانی را که درباره فضایل اهل البیت وارد شده که خود «احمد بن حنبل» و شاگردان وی نیز آن را نقل کرده‌اند، نادرست خواند و همه آنها را انکار کرد و از این طریق اندیشه عثمانی‌گری عصر اموی را که در انکار فضایل علی (علیه السلام) خلاصه می‌گردد، و احمد بن حنبل با تلاش بسیار زیاد، آتش آنرا خاموش کرد، دوباره زنده ساخت و از این طریق مسأله «تربیع» و این که علی (علیه السلام) چهارمین خلیفه اسلامی است که امام حنابله پایه گذار آن بود، موهن و سست اعلام کرد.^{۱۵}

بعد از مرگ ابن تیمیه در زندان دمشق، شعله این بدعت و کج اندیشی به خاموشی گرائید و حتی شاگرد معروف او «ابن القیم» نتوانست در احیا آن کاری از پیش ببرد. این اندیشه همچنان در لابه‌لای کتابها و گوشه کتابخانه‌ها باقی ماند تا اینکه حدود چهار قرن بعد (قرن دوازدهم) توسط محمد بن عبدالوهاب، تحول نوینی در جنبش سلفی‌گری ایجاد شد.^{۱۶}

شخصیت و تکوین اندیشه محمد بن عبدالوهاب

محمد بن عبدالوهاب بن سلیمان بن علی تمیمی بین سالهای (۱۱۱۱-۱۱۱۵ ه.ق) در شهر «عینیه» از سرزمین نجد، در صحرائی دور افتاده با مردمی بیابانی و خشن و به دور از راه و رسم مسلمانی، به دنیا آمد.

پدرش عبدالوهاب حنبلی بود که در شهر عینیه منصب قضاوت را به عهده داشت و محمد از همان کودکی نزد او به فراگیری فقه حنبلی پرداخت.

محمد به مطالعه سرگذشت مدعیان پیامبری نظیر مسیلم، شجاع، الاسود عسنی، طلحه اسدی، و امثال آنها علاقه مفرطی داشت.^{۱۷} و تأثیر این مطالعات به طوری بود که از آغاز جوانی بسیاری از اعمال مذهبی مسلمانان را زشت می‌شمرد. پدر محمد و برادر دانشمندش شیخ

سلیمان او را مذمت می‌کردند و از مردم می‌خواستند که به دلیل انحراف و بدعت‌هایی که در اسلام ایجاد می‌کند از او دوری گزینند.^{۱۸}

«احمد زینی دحلان» شافعی، مفتی بزرگ مکه (متوفی ۱۳۰۴ ه. ق.) درباره پدر و برادر محمد بن عبدالوهاب می‌گوید: «پدر محمد (شیخ عبدالوهاب) دانشمندی حنبلی و فردی شایسته بود و چون دید محمد سخنانی بر خلاف سیره مسلمانان می‌گوید و داعیه‌ای دارد او را از خود طرد کرد. برادرش شیخ سلیمان نیز دانشمند و مانند پدر فردی معتدل بود.»^{۱۹}

شیخ محمد برای تحصیل، از علمای دو شهر مکه و مدینه نیز استفاده کرد و حتی اساتید او در مدینه (شیخ محمد بن سلیمان کردی و شیخ محمد حیات سندی) آثار انحراف، گمراهی و الحاد را در او مشاهده و آنرا اظهار می‌کردند.^{۲۰}

به هر حال، محمد بن عبدالوهاب در سفری که برای زیارت خانه خدا داشت پس از انجام مناسک، رهسپار مدینه شد و در آنجا، توسل و استغاثه مردم به پیامبر اکرم (ص‌الله‌علیه‌وآله) را انکار کرد، سپس به نجد مراجعت نمود و از آنجا به بصره رفت. هدف او این بود که از بصره به شام رود و تا مدتی در آنجا بماند، پس از آنکه مردم با نظرات و آراء بدعت آمیز او آشنا شدند، در گرمای نیم روزی از شهرش بیرونش کردند و نزدیک بود بر اثر شدت گرما جان خود را از دست بدهد.^{۲۱}

محمد بن عبدالوهاب پس از اخراج از بصره رهسپار «احساء» شد و از آنجا به شهر «حُرَیْمَلَه» از شهرهای نجد رفت. جایی که پدرش قبل از عینیه به آنجا انتقال یافته بود (۱۱۳۹ ه. ق.) در حریمله ملازم پدر شد ولی از انکار افکار انحرافی اش خودداری نورزید و به همین سبب میان او و پدرش مشاجرات و جدالهایی رخ داد تا اینکه در سال (۱۱۵۳ ه. ق.) عبدالوهاب از دنیا رفت و محمد با آرامش بیشتری به تبلیغ مسلک خود پرداخت. آلوسی در این باره می‌نویسد: «... بعد از اینکه اهل بصره محمد را بیرون انداختند، پس از مدتی به شهر حریمله، یکی از شهرهای نجد رفت و چون پدرش در آنجا بود در آن شهر ماند و در جلسات درس وی حاضر می‌شد. در این شهر نیز بسیاری از عقاید مسلمانان نجد را به باد انتقاد گرفت پدرش او را از این کار منع کرد ولی او نپذیرفت و سرانجام بین او و پدرش نزاع و کشمکش در گرفت و نیز میان او و مسلمانان مشاجراتی چند رخ داد.

دو سال به همین منوال گذشت تا اینکه پدرش در سال ۱۱۵۳ ه. ق. چشم از جهان فرو بست. آنگاه او جرأت بیشتری پیدا کرد و عقاید خود را بی‌پروا آشکار ساخت و عقاید و اعمال مورد اتفاق مسلمانان را مورد حمله قرار داد و جمعی از او باش نیز دور او را گرفتند.»^{۲۲}

آراء بدعت آمیز و کج اندیشی های محمد بن عبدالوهاب چنان بود که برادرش (شیخ سلیمان) نیز از بیم تندرویهایش از نجد به مدینه رفت و کتابی با عنوان «الصواعق الالهیه فی الرد علی الوهابیه» در رد افکار برادرش نوشت و برایش به نجد فرستاد. از جمله مسائلی که شیخ سلیمان در این کتاب آورده است این است: این اموری که وهابیان مورد شرک و کفر مسلمانان می دانند، قبل از احمد بن حنبل و در زمان پیشوایان (اهل سنت) هم مطرح بوده است و جمعی آنرا انکار کردند ولی هیچیک از پیشوایان اسلام نشنیده و روایت نشده که مرتکبین این اعمال را کافر و مرتد دانسته و دستور جهاد با آنها داده باشند یا اینکه بلاد مسلمانان را به همان گونه که تو می گویی، بلاد شرک یا دارالکفر نامیده باشند.

لازمه این سخن این است که تمام امت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بعد از زمان احمد بن حنبل چه علما و امرا، چه عامه مردم، همه کافر و مرتد هستند. انا لله و انا الیه راجعون! شیخ سلیمان در اینجا در مقام تأثر و اندوه می گوید: «واغوثاه از این سخن که می گویی، قبل از من هیچ کسی اسلام را نشناخته است.»^{۲۳}

پیام محمد بن عبدالوهاب با آل سعود

محمد بن عبدالوهاب در «حریمله» به تبلیغ آراء و نظرات خود پرداخت، عده ای به او گرویدند و در زمره مریدان او درآمدند. در مقابل عده ای نیز بنای ستیز و مخالفت و دشمنی با او گذاشتند، به گونه ای که قصد قتل او را داشتند و محمد متوجه شد و به ناچار برای حفظ جاننش از آنجا رهسپار عینیه شد. رئیس آن شهر (عثمان بن حمد بن معمر) به گرمی از وی استقبال کرد. شیخ محمد نیز قول داد که همه نجد را به اطاعت او درآورد عده ای از شیخ در عینیه تبعیت کردند و شیخ طبق مذهب نوین، شروع به امر به معروف و نهی از منکر کرد! و در این راستا دستور داد درختانی را که مورد احترام مردم بود بریده و گنبد و ساختمان روی قبر زید بن خطاب را ویران سازند.^{۲۴}

چون این اخبار به حاکم احساء رسید، نامه ای به عثمان نوشت مبنی بر اینکه شیخ محمد را به قتل برساند و تهدید کرد اگر این کار را انجام ندهد، خراج احساء را قطع خواهد کرد.^{۲۵} عثمان هم چون قدرت مخالفت با امیر احساء را در خود ندید ناچار از محمد بن عبدالوهاب خواست تا از شهر عینیه خارج شود.^{۲۶}

محمد بن عبدالوهاب به ناچار در سال ۱۱۶۰ ه. ق از «عینیه» خارج و به «درعیه»^{۲۷} یکی از شهرهای نجد رفت، در آن هنگام محمد بن سعود (جد آل سعود) حاکم درعیه بود. وی به توصیه زنش با شیخ ملاقات کرد و به گرمی از او استقبال نمود.



شیخ نیز قدرت غلبه و قدرت بر همه و بلاد نجد را به وی بشارت داد و با هم، پیمان بستند که حکومت در دست محمد بن سعود و بعد از او در دست فرزندانش باشد. همچنین توافق کردند که زعامت دینی و علمی به موروثی در خانوادهٔ محمد بن عبدالوهاب باقی بماند.^{۲۸}

این دو هم پیمان برای رسیدن به دنیا، تحت عنوان امر به معروف و نهی از منکر، با مخالفان خود به جنگ و جدال پرداختند و از میان مریدان خویش سپاهی تشکیل دادند و به قتل و غارت مسلمانان پرداختند بطوری که مردم در عیه که قبل از ورود شیخ برای قوت روزانه کار می‌کردند، از راه غارت و چپاول اموال دیگران، صاحب ثروت قابل توجهی شدند.^{۲۹}

سید ابراهیم علوی در مورد شکل‌گیری سپاه وهابی می‌نویسد: «محمد بن عبدالوهاب از پیروان خود یک دهم چهار پایان، نقدینه و اجناس بلکه انسانها را (با قرعه از میان پیروان) می‌گرفت و در نتیجه ثروتی کلان جمع‌آوری کرد و سپاه انبوهی بالغ بر یکصد و بیست هزار جنگجو آماده کرد.^{۳۰}

از بزرگترین کج‌اندیشی‌ها و بدعت‌های محمد بن عبدالوهاب این است که با کسانی که مرید او نمی‌شدند معاملهٔ کافر حربی می‌کرد؛ یعنی همانند خوارج، که مسلمانان مخالف عقاید خود را کافر می‌پنداشتند، آنها نیز بدین شیوه با مخالفین خود برخورد می‌کردند از این رو برای جان و مال و ناموس آنها ارزشی قابل نبودند و در نبردهای نظامی، هر شهری را که به تصرف در می‌آوردند، غارت و تصرف اموال و اهالی آنها برای وهابیان حلال می‌شد.

در دایره‌المعارف اسلامی آمده است: محمد بن سعود پس از توافق با محمد بن عبدالوهاب در سال ۱۱۵۷ ه. ق از هر طرف به بلاد مجاور و مناطق بدویانی که به او نزدیک بودند، به بهانهٔ نشر تفکر وهابی به آنها حمله می‌برد و اموالشان را غارت می‌کرد.^{۳۱} البته بیان خواهیم کرد که وهابیان جسارت را به حدی رساندند که در به یغما بردن اموال و عتیقه جات بقاع متبرک هیچ ابایی نداشتند و علاوه بر تخریب، آنجا را غارت هم می‌کردند.

سرانجام محمد بن سعود پس از قریب سی سال فرمانروایی و قتل و غارت مسلمین در سال ۱۱۷۹ ه. ق به هلاکت رسید. با توصیه سعود و موافقت محمد بن عبدالوهاب، عبدالعزيز بن محمد بن سعود (۱۲۱۸-۱۱۷۹ ه. ق) به جانشینی برگزیده شد. وی با دختر محمد بن عبدالوهاب ازدواج کرد و نخستین کسی از آل سعود است که لقب امام یافت.^{۳۲}

با این پیوند، حکومت او صبغهٔ دینی به خود گرفت و آل سعود و حاکمان و حامیان رسمی وهابیت شدند. عبدالعزيز نیز برای پیشرفت وهابیت تلاشهای زیادی انجام داد و با به تصرف درآوردن نواحی احساء و قطیف در سال ۱۲۰۸ ه. ق گسترهٔ جغرافیایی حکومت خود را به

کرانه‌های خلیج فارس رساند.

محمد بن عبدالوهاب در سال ۱۲۰۶ ه. ق. به هلاکت رسید و پسر بزرگش بنام عبدالله^{۳۳} جای او را گرفت و مطابق پیمان پدرش با آل سعود همکاری نزدیک و صمیمانه‌ای را ادامه داد. کیش نوین وهابی در ادامه گسترش تفکرات بدعت آمیز خود از سال ۱۲۱۶ تا ۱۲۲۵ ه. ق. عراق را مورد حملات بدی قرار داده و عمده این تهاجمات متوجه دو شهر نجف و کربلا بود. شیخ عثمان بن بشر، مورخ نجدی دربارهٔ حملهٔ وهابیان به کربلا می‌نویسد: «در سال ۱۲۱۶ ه. ق. در ماه ذی‌قعدة، سعود با سپاهی مرکب از جمیع شهرک نشینان و بادیه نشینان نجد و جنوب و حجاز و تهامه و نقاط دیگر به قصد حمله به سرزمین کربلای حسینی (علیه السلام) حرکت کرد. سپاه مزبور دیوار شهر را خراب کرد و به زور وارد شهر شد، بیشتر مردم را در بازارها و خانه‌ها به قتل رساندند و گنبد روی قبر را ویران ساختند و صندوق روی قبر را که زمرد و یاقوت و جواهرات دیگر در آن نشانه شده بود برگرفتند و آنچه در شهر از مال و سلاح و لباس و فرش و طلا و نقره و قرآنهای نفیس و جز آنها یافتند غارت کردند، نزدیک ظهر از شهر بیرون رفتند در حالیکه قریب به دو هزار نفر از اهل کربلا را کشته بودند.»^{۳۴}

مرحوم علامه سید محمد جواد عاملی از علمای بزرگ شیعه مقیم نجف که خود شاهد حمله سفاکانه وهابیان به نجف بوده گفته است: «در سال ۱۲۱۶ ه. ق. (وهابیان) به مشهد حسین (علیه السلام) حمله بردند و مردان و کودکان را کشتند، اموال مردم را گرفتند و در بی‌احترامی به آستان مقدس زیاده روی کردند و آنرا ویران ساختند و از ریشه درآوردند.»^{۳۵}

مؤلف کتاب «تاریخ کربلا» در بیان قساوت و سنگدلی وهابیان در حمله به کربلا این چنین می‌نویسد: «... قریب پنجاه تن را نزدیک ضریح و پانصد نفر را بیرون ضریح و در صحن به قتل رساندند و به هر کسی برخورد می‌کردند، بدون رحم و شفقت او را کشتند، بر پیران و خردسالان ترحم نکردند...»^{۳۶}

اشغال مکه

وهابیان در سال ۱۲۱۷ ه. ق. متوجه مکه شدند، ابتداء شهر طائف را که در دوازده فرسخی مکه بود تصرف کردند و با قساوت تمام به کشتار مردم پرداختند به طوری که «جمیل صدقی زهاوی» دربارهٔ عملکرد آنها به هنگام تصرف طائف می‌نویسد: «از زشت‌ترین کارهای وهابیان، قتل عام مردم است که بر صغیر و کبیر ترحم نکردند. طفل شیر خواره را بر روی سینه مادرش سر بریدند، جمعی که مشغول فرا گرفتن قرآن بودند کشتند. چون در خانه‌ها کسی باقی نماند، به دکانها و مساجد رفتند و هر کس بود حتی گروهی را که در حال رکوع و سجود بودند کشتند.

کتابها را که در میان آنها تعدادی صحف شریف و نسخه‌هایی از صحیح بخاری و مسلم و کتب فقه و حدیث بود، در کوچه‌ها و بازارها افکندند و آنها را پایمال کردند...»^{۳۷}

در واقع آل سعود وهابی با این جنایات، در مردم دیگر مناطق از جمله مکه رعب و وحشت انداخت. وهابیون پس از طائف به مکه معظمه نیز حمله بردند و در هشتم محرم ۱۲۱۸ ه.ق این شهر مقدس را اشغال کردند. پس از اشغال شهر، سعود خطاب به مردم مکه گفت: «من امسال خود را برای جنگ با مردم عراق (شیعیان) آماده می‌کردم ولی وقتی شنیدم مسلمانان (وهابیان) با مردم طائف جنگیده‌اند و می‌خواهند به طرف شما بیایند، از هجوم اعراب بادیه نشین (در واقع مریدان وحشی وهابی) بر اهل مکه ترسیدم. خدا را حمد کنید که شما را به سوی اسلام رهنمون شد و از شرک نجات داد!»^{۳۸}

وهابی‌ها پس از تصرف مکه، ظرف سه روز اماکن مقدس و قبه‌ها و بارگاههای ائمه (علیه السلام) و اولیای الهی را خراب کردند. در این عملیات وحشیانه و ضد انسانی، اماکنی همچون قبور حضرت ابوطالب، عبدالمطلب، خدیجه و اولاد پیغمبر گرامی اسلام (ص) گنبد زادگاه حضرت رسول، علی (ع) و حضرت خدیجه را ویران کردند. وهابیان در توجیه تخریب قبه‌ها و اماکن و بارگاهها می‌گفتند اینها بتهایی است که به دست خود مسلمانان ساخته شده است می‌بایست منهدم گردند!^{۳۹}

«احمد زینی دحلان» می‌گوید: «وهابی‌ها چهارده روز در مکه ماندند و در این مدت مردم را توبه می‌دادند و به نظر خود اسلام مردم را تجدید کردند. و از کارهایی که به اعتقاد ایشان شرک بود از قبیل توسل و زیارت قبور منع می‌کردند.»^{۴۰}

ادامه جنایات وهابی‌ها در حرم امن الهی سبب شد تا «شریف غالب» حاکم مکه با مساعدت و همکاری «شریف» حکمران جده و حمایت تسلیحاتی امام مسقط، مکه را از دست وهابی‌ها خارج کند. وهابی‌ها بر اثر این شکست به قبایل اطراف مکه هجوم بردند و بسیاری از آنها را کشتند و زنان را لخت و عریان نمودند و در میان مردم رها کردند، و پس از اینکه امان خواستند به این شرط که وهابی شوند از کشتن آنها در گذشتند.»^{۴۱}

کشته شدن عبدالعزیز

در ماه رجب ۱۲۱۸ ه.ق عبدالعزیز وهابی به خاطر ارتکاب جنایات متعدد و بخصوص حمله به کربلای معلی به هنگام نماز عصر بدست یکی از شیعیان عراق مورد حمله قرار گرفت و مجروح شد به خاطر همین جراحات، چندی بعد درگذشت و ضارب نیز بوسیله عبدالله برادر عبدالعزیز از پا درآمد.»^{۴۲}



پس از مرگ عبدالعزیز پسرش سعود به جای وی نشست. سعود که از مقتدرترین امرای آل سعود به شمار می‌رود تلاش زیادی در بسط نفوذ و تحکیم سلطه وهابی بر جزیره‌العرب داشت و چنان رعب و وحشتی به راه انداخت که در سال ۱۲۲۰ ه. ق. «شریف غالب» (حاکم مکه) قبول نمود که در امارت خود تابع سعودیها باشد و طبق دستور مسلک وهابی به مؤذنان گفته شد که فقط اذان بگویند و از سلام دادن به پیغمبر و طلب رحمت در ضمن اذان خودداری کنند.^{۴۳}

تصرف مدینه منوره

سعود در سال ۱۲۲۰-۱۲۲۱ ه. ق. پس از یکسال و نیم محاصره مدینه‌النبی سرانجام موفق شد، آن را به تصرف خود درآورد. وی مطابق معمول ابتداء تمام اشیاء گرانبهای حرم را به یغما برد و مردم را از زیارت مرقد پیغمبر اکرم (س) و ائمه بقیع منع کرده آنگاه دستور تخریب قبه‌های چهار امام معصوم بقیع، قبه قبر عبدالله پدر پیامبر (س) را صادر کرد. البته در طی این سالها آل سعود از عراق غافل نشدند، از جمله حمله‌ای به نجف اشرف داشتند که با ایثار و پایداری مردم خنثی شد و چون نتوانست کاری از پیش ببرد به طرف کربلا حرکت کرد مردم آنجا نیز با فداکاری تمام به مقابله بالشکر وهابی پرداختند و چون نتیجه‌ای نگرفت در ۱۷۷۷ ه. ق. بار دیگر شهرهای مقدس مکه و مدینه را محاصره کرد و به قتل و غارت حجاج پرداخت و چنان ددمشانه تهاجم کرد که تا سه سال حج بیت الله الحرام به حال تعطیل درآمد.^{۴۴}

برخورد عثمانی‌ها با وهابی‌ها

از زمان اشغال مکه در ۱۲۱۸ ه. ق. توسط سعود بن عبدالعزیز تا ۱۲۲۴ ه. ق. بارها دولت عثمانی به محمد علی پاشا حکمران مصر دستور داد که فرقه وهابی و آل سعود را سرکوب نماید، اما هر بار این کار به نوعی این کار به تأخیر می‌افتاد تا اینکه در ۱۲۲۵ ه. ق. محمد علی پاشا پسرش احمد طوسن را با سپاهی مجهز به جنگ وهابیان فرستاد و توانست شهرهای مقدس مکه و مدینه و نیز طائف را از لوٹ آل سعود پاک کند، محمد علی پاشا خود نیز در حمایت پسرش در ۱۲۲۷ ه. ق. با سپاهی گران وارد جدّه شد و «شریف غالب» امیر مکه و سه پسرش را که با وهابیان ارتباط داشتند دستگیر و به جزیره «سالاتیک» تبعید کرد این موضوع سبب ناراحتی مردم و حتی پیوستن عده‌ای به جبهه مخالف شد.

در سال ۱۲۲۹ ه. ق. سعود از دنیا رفت و پسرش عبدالله به جای وی نشست و راه پدر را برای گسترش آئین وهابی در پیش گرفت.^{۴۵} حکومت عثمانی قصد داشت کار وهابی‌ها را یکسره کند، لذا محمد علی پاشا سپاه دیگری به فرماندهی ابراهیم پاشا پسر دیگرش (پسر



زنش) را به حجاز فرستاد و به لحاظ دلیری و مجرب بودن ابراهیم، شهر «درعیه» پایتخت ابن سعود را محاصره کرد و پس از مدت کوتاهی آنرا به تصرف درآورد و امیر عبدالله بن سعود به همراه بسیاری از نزدیکان و خویشان تسلیم شدند.

ابراهیم پاشا عده‌ای از امرای سعودی اسیر را در دهانهٔ توپ گذاشت و نابود کرد و جمعی را به جوخه‌های اعدام سپرد و تعدادی را نگاه داشتند. تا اینکه در آغاز سال ۱۲۳۴ ه. ق. اسرا را به همراه امیر عبدالله بن سعود سالم به باب عالی (دربار عثمانی) برد. عبدالله را در جلو باب همایون (قصر سلطان) و همراهانش را در ناحیه‌ای از شهر استامبول به دار آویختند.^{۲۶} در ماه شعبان همان سال محمد علی پاشا در نامه‌ای که برای ابراهیم پاشا فرستاد به او دستور داد شهر «درعیه» را با خاک ویران کند،^{۲۷} ابراهیم هم مطابق فرمان پس از خارج کردن مردم، شهر به تلی از خاک مبدل ساخت.

تشکیل مجدد حکومت آل سعود وهابی

حکومت عثمانی پس از اعدام و تبعید امرای آل سعود و تخریب مرکز آنها «درعیه»، تصور کرد که دیگر آل سعود از صحنهٔ سیاسی محو شده‌اند. اما بر خلاف انتظار، عده‌ای از دو خاندان (سعود و وهابی) که گریخته بودند چندی بعد به درعیه بازگشتند و پس از آبادانی شهر مجدداً بنای حکومت آل سعود را بر پا کردند. یکی از این گریختگان «ترکی بن عبدالله» بود که توانست دوباره تا حدودی بنیان حکومت آل سعود را سامان دهد وی در سال ۱۲۴۹ ه. ق. به وسیلهٔ خواهرزاده‌اش «مشاری بن عبدالرحمن» به قتل رسید. «فیصل» پسر ترکی خیلی زود انتقام خون پدر را گرفت و خود در اوایل ۱۲۵۰ ه. ق. به جای پدر بر امارت نجد استقرار یافت.^{۲۸}

فیصل در ۱۲۸۲ ه. ق. درگذشت و پسرش عبدالله به جای وی نشست در دورهٔ حکومت عبدالله (۱۳۰۰ ه. ق.) دولت آل سعود بسیار ضعیف و ناتوان شده بود و دولت عثمانی با تقویت حکومت آل رشید در حجاز، عبدالله بن سعود را که مورد حمایت انگلیس بود، شکست داد. بر اثر این شکست عبدالرحمن پسر چهارم فیصل ترکی برادر عبدالله سعود، با پسر جوانش عبدالعزیز (پدر فهد کنونی) به همراه خانواده رهسپار کویت شدند.

عبدالعزیز در سال ۱۳۱۹ ه. ق. در حالی که بیش از بیست و یک سال از عمر او نمی‌گذشت به همراه چهل تن از جوانان که نسبت به او وفادار بودند شهر ریاض را به دست آورد و با کمک مریدان وهابی خود در سال ۱۳۲۰ ه. ق. بر قسمت جنوبی نجد غلبه یافت. این دوره که مصادف با نفوذ روزافزون سلطه بریتانیا بر منطقه بود، آل سعود مورد توجه بیشتر استعمار قرار گرفتند به طوری که پس از جنگ جهانی ۱۹۱۹ ه. ق. نجد به صورت کشور مستقل آل سعود شناخته

شد و عبدالعزیز که به نام جدش «ابن سعود» خوانده می‌شد به عنوان پادشاه نجد پذیرفته شد و سالانه در حدود چهل هزار لیبره انگلیسی برای وی مقرری تعیین شد که به مدت شش سال ادامه داشت.

علامه سید امین عاملی (ره) درباره دلایل پرداخت این هزینه از قول وزیر مستعمرات انگلیس (مستر امری) در «کشف الارتیاب» می‌نویسد: «دولت انگلیس این مقرری را بدن علت به پادشاهی سعودی می‌داد که اولاً او را در جنگ بر ضد عثمانی یاری کند و ثانیاً پس از جنگ بر ضد حجاز و عراق و کویت شورش ننماید، و در سیاست خارجی خود از خواسته‌های بریتانیا پیروی کند، و در ترویج سیاست خاص انگلیس در مورد صلح و آشتی در کشورهای عربی بکوشد...»^{۵۰}

عبدالعزیز که پشتوانه قدرتمند استعماری پیدا کرده بود در ماه صفر سال ۱۳۴۳ ه. ق شهر طائف را فتح کرد و در سال ۱۳۴۴ ه. ق جدّه سقوط کرد و در همان سال بر مدینه سلطه پیدا کرده و در ۲۵ جمادی الثانی ۱۳۴۴ ه. ق عنوان پادشاه نجد و حجاز را پیدا کرد و اتحاد جماهیر شوروی اولین دولتی بود که او را به رسمیت شناخت.^{۵۱} و چندی بعد مناطق تحت سلطه خود را به «الملکه العربیه السعودیه» نامگذاری کرد.^{۵۲}

تخریب قبور و آثار اسلامی شهرهای مقدس مکه و مدینه

پس از سلطه و هابیان بر شهرهای مقدس مکه و مدینه در سال ۱۳۴۳ ه. ق به فرمان ملک عبدالعزیز آل سعود و فتوای مفتی وهابی، بار دیگر قبه ابن عباس و دیگر قبور طائف و قبور عبدالمطلب و ابوطالب و حضرت خدیجه همسر پیامبر گرامی اسلام (ص) و زادگاه حضرت زهرا (س) و هر گونه آثار اسلامی که در مکه برپا بود، منهدم شد.

سپس در سال ۱۳۴۴ ه. ق به تخریب قبور ائمه بقیع و تخریب اماکن مقدسه و متبرکه و آثار اسلامی مدینه دست زدند. ضریح فولادی ائمه بقیع را که در اصفهان ساخته شده بود از روی قبر متبرک امام حسن مجتبی (ع) و امام زین العابدین (ع) و امام محمد باقر (ع) و امام جعفر صادق (ع) برداشتند و بردند. قبور عباس عموی پیامبر و فاطمه دختر اسد مادر امیرالمؤمنین را که با قبور چهار امام همام، در زیر یک قبه بود ویران کردند.

همچنین قبور دیگر بقیع همچون قبر ابراهیم فرزند پیغمبر (ع) و زنان آن حضرت و قبر ام البنین مادر حضرت ابوالفضل العباس و قبر عبدالله پدر پیغمبر و قبر اسماعیل پسر امام جعفر صادق (ع) که نزد اسماعیلیه بسیار محترم بود و قبر عثمان بن عفان و مالک بن انس و دیگر صحابه و تابعین همه را بدون استثناء خراب و با زمین یکسان نمودند. وهابیان سپس متوجه



قبر حضرت حمزه سیدالشهداء و سایر قبور شهدای احد و مسجد جنب آن شدند و به تخریب آنها پرداختند. ۵۳

مؤلف «کشف الارتیاب» در بی‌احترامی و جسارت و هابیان به قبور شریف می‌نویسد: «پس از تخریب قبور ائمه و بزرگان مسلمین و مساوی نمودن آنان با زمین، این مکان‌ها را محل ریختن کثافات و قاذورات و سرگین چهارپایان و سگهای ولگرد قرار دادند و همچنین بالگدکوب کردن و نشستن روی آنها و انواع اهانت‌های دیگر بیشترین بی‌احترامی را به آنها روا داشتند.» ۵۴

و هابیه‌ها همانطور که قبلاً گفته شد به خاطر تفکر بدعت‌گرایانه و انحرافی که داشتند زیارت و توسل و احترام به قبور متبرک و آثار اسلامی را شرک و بت‌پرستی قلمداد می‌کردند و اگر ترس حکومت آل سعود و حامیان استکباریش از اعتراض مسلمین نبود، هر آینه قبر پیامبر عظیم‌الشأن را نیز تخریب می‌کردند. مرحوم علامه سید محسن عاملی درباره دلایل و هابیون در عدم تخریب قبر پیامبر (ص) می‌نویسد: «و هابیه‌ها نسبت به خراب کردن قبر پیغمبر اکرم (ص) و از بین بردن ضریح آن خودداری نمودند و این خودداری به جهت ترس از عواقب آن بود و الا قبر پیغمبر اکرم (ص) در نزد آنها مانند قبور دیگر است، بلکه قبر پیغمبر اکرم در نزد آنها بدتر است، چون بیشتر از قبرهای دیگر در نظر مسلمین عظمت دارد و استغاثه می‌شود و دلیل و فتاوی و هابی نسبت به خرابی گنبد و بارگاه و از بین بردن قبور، یکی است و هیچ قبری حتی قبر پیغمبر از آن استثناء نشده است.» ۵۵

نتیجه

بنابر آنچه ذکر شد، تفکر بدعت‌گرایانه توأم با تعصب و جمود فکری تحت عنوان تمسک به قرآن و حدیث در میان برخی از پیروان کج اندیش اسلام (در قرن چهارم) پدید آمد. گروهی که تنها خود را رهروان راستین قلمداد کردند. این رویه علاوه بر عدم بینش شفاف درباره توحید (به دلیل قائل به رؤیت و تجسم خدا) در شأن و منزلت انبیاء و اولیای دین خدشه وارد کردند به طوری که توسل به آنها را منافی توحید قلمداد نمودند. و در یک اقدام جاهلانه حکم قتل و آزار و اذیت مخالفان عقاید خود را صادر کردند.

ابن تیمیه در قرن هشتم با فتوای حرمت زیارت قبر نبی اکرم اسلام به این انحراف و بدعت عمق بیشتری داد و پس از چهار قرن سکوت و سکون، در قرن دوازدهم محمد بن عبدالوهاب خیزش نوینی در این تحریف صورت داد. وی با پیمان اتحاد با آل سعود و حمایت‌های پیدا و پنهان استعمار و قتل و غارت و تجاوز، کیش خود را بر منطقه نجد و حجاز امروز نیز تحمیل

کرد. این فرقه در راستای خشنودی استعمار علاوه بر تخریب اماکن مقدس و آثار اسلامی در شهرهای مقدس مکه و مدینه و تکفیر مسلمانان، به تبعیت از اسلاف خود، با استفاده از ابزار خشونت و تهدید، زوار بیت الله الحرام را مجبور به تبعیت از کج اندیشی‌های خود در ایام زیارت می‌نمایند.

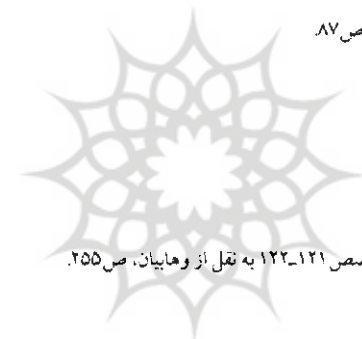
البته وقوع حوادث اخیر در کشورهای همسایه شرقی، بیانگر این واقعیت است که تفکر وهابی، طبق خواست استعمار، تغییر استراتژی داده و در صدد گسترش آئین خود از طریق ترور، کشتار و تجاوز با حمایت استکبار بینالمللی در دیگر کشورهای اسلامی می‌باشد.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- فرهنگ فرق اسلامی، محمد جواد مشکور، صص ۱۶۹-۱۷۰.
- ۲- وهابیان، علی اصغر فقیهی، ص ۱۱۷.
- ۳- همان مأخذ، ص ۱۹.
- ۴- سلفیه، بدعت یا مذهب، محمد سعید رمضان البوطی، ترجمه: حسین صابری ص ۲۶۱.
- ۵- ملاحظه می‌شود که آنها در عقاید خود دچار تناقض گویی هستند. بعنوان نمونه قائل بودند به تجسم و تشبیه خداوند ولی نه آنطوری که در مورد مخلوقات صدق می‌کند... خوب اگر منظور آنها از تشبیه و تجسیم چیزی غیر از معنای تجسیم و تشبیه در مخلوقات است ناچار چیزی نیست جز تزیه خداوند ولی فراد آنها نیست و در باب تجسیم هم مشکلات عدیده‌ای بر آنها وارد است.
- ۶- فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی، استاد جعفر سبحانی، ج ۱، ص ۲۷۸.
- ۶- همان، ص ۲۷۸.
- ۷- تجارب‌الامم، ج ۱، ص ۳۲۲.
- ۸- الکامل، ج ۵، ص ۱۷۲.
- ۹- وهابیان، صص ۳۱۶-۳۱۷.
- ۱۰- فرقه وهابی، ترجمه علی دوانی، ص ۱۶۰.
- ۱۱- همان، ص ۵۵ به نقل از وهابگیری، ص ۶۰.
- ۱۲- فرقه وهابی، ص ۱۶۰.
- ۱۳- وهابیان، ص ۵۸.
- ۱۴- فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی، ج ۱، ص ۲۸۱.
- ۱۵- همان، ج ۱، ص ۲۸۳.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی





پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

- ۱۶- وهابگیری، ص ۸۱
- ۱۷- برگی از جنایات وهابی ها، ص ۱۸.
- ۱۸- فرقه وهابی، علی دوانی، ص ۲۲.
- ۱۹- برگی از جنایات وهابی ها، صص ۱۷-۱۸.
- ۲۰- همان، صص ۱۷-۱۸.
- ۲۱- تاریخ نجف، آلوسی، ص ۱۱۱ تا ۱۱۳، به نقل از کشف الارتیاب، ص ۱۳.
- ۲۲- الصواعق الالهیه، ص ۳۸.
- ۲۳- وهابیان، ص ۱۲۰.
- ۲۴- خراج احساء معادل یکهزار و دوست سکه طلا و مقداری مواد خوراکی و لباس بود.
- ۲۵- آیین وهابیت، صص ۲۶-۲۷.
- ۲۶- فرقه وهابی، ص ۹۳.
- ۲۷- برگی از جنایات وهابی، ص ۳۲.
- ۲۸- عنوان المجد فی التاريخ النجد، ج ۱، ص ۸۷.
- ۲۹- وهابی ها، صص ۴۳.
- ۳۰- دایره المعارف اسلامی، ج ۲، ص ۲۶.
- ۳۱- همان، ص ۲۶.
- ۳۲- کشف الارتیاب، ج ۱، صص ۸۷.
- ۳۳- عنوان المجد فی التاريخ النجد، ج ۱، صص ۱۲۱-۱۲۲ به نقل از وهابیان، ص ۲۵۵.
- ۳۴- مفتاح الکرامه، ج ۵، ص ۵۱۲.
- ۳۵- تاریخ کربلا و حائر حسین (ع)، ص ۲۳۵.
- ۳۶- کشف الارتیاب، مترجم، ج ۱، صص ۶۱-۶۲.
- ۳۷- همان، صص ۱۲-۱۳.
- ۳۸- فرقه وهابی، صص ۳۶-۳۷.
- ۳۹- فتوحات الاسلامیه، ج ۲، ص ۲۳۴ به نقل از کتاب فرقه وهابی، ص ۳۷.
- ۴۰- فرقه وهابی، ص ۳۸.
- ۴۱- همان، ص ۳۸.
- ۴۲- وهابیان، صص ۲۸۴-۲۸۵.
- ۴۳- فرقه وهابی، ص ۴۱-۴۲.

- ۴۴- همان، ص ۴۶.
- ۴۵- همان، ص ۴۸.
- ۴۶- وهابیان، ص ۲۹۳.
- ۴۷- همان، ص ۲۸۹.
- ۴۸- فرقه وهابی، ص ۵۳.
- ۴۹- کشف الارتیاب، مترجم، ج ۱، ص ۵۱.
- ۵۰- وهابیان، صص ۳۴۰-۳۳۱.
- ۵۱- همان، ص ۳۴۳.
- ۵۲- فرقه وهابی، صص ۵۵-۵۶.
- ۵۳- کشف الارتیاب، مترجم، ج ۱، ص ۴.
- ۵۴- همان، ج ۱، صص ۲۰۲-۲۰۴.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی